

بازتاب شعر مسعود سعد در آثار سعدی *

دکتر یحیی کاردگر

استادیار دانشگاه قم



۹۱

چکیده:

بی‌تردید سنت‌ها یکی از مهمترین منابع و مأخذ نوآوری‌ها به شمار می‌روند. این سخن هر چند قابل قبول می‌نماید؛ اما ارائه شواهد و مصادیق عینی، خود می‌تواند بیش از یک‌سوم سهم سنت را در خلاقیت‌های ادیبانه آشکار سازد و از سویی دیگر، یکی از مهمترین راههای شکل‌گیری نوآوری‌ها را معرفی کند. از اینرو در این نوشتار مسعود سعد به عنوان یک شاعر متقدم و سنتی و سعدی به عنوان یک شاعر متأخر و نوآور مورد مقایسه قرار گرفتند. به راستی که آشنایی با پیشینه ادب فارسی، یکی از مهمترین عوامل موفقیت سعدی در عرصه نوآوری است. در این میان سهم مسعود و تأثیر شعر او در حیطه زبان، محتوا و بلاغت بر آثار سعدی غیر قابل انکار است.

کلید واژه: سنت، نوآوری، مسعود سعد، سعدی، زبان، محتوا، بلاغت

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۴/۱۲/۲۶

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۹/۲۸

مقدمه:

در شکل‌گیری و رشد و تکامل ادبیات، افراد و چهره‌های بی‌شماری نقش دارند که غالباً با ظهور یک چهره شاخص و صاحب سبک، در پرده گمنامی فرومی‌روند و نقش آنها کم‌رنگ می‌شود. گویی رسیدن به قله‌های ادبی، ناقدان سخن را از پرداختن به واسطه‌ها بی‌نیاز می‌سازد. البته بی‌توجهی به این نکته در تحلیل علل و عوامل ظهور یک چهره برتر ادبی، پرسش‌های متعددی را به وجود می‌آورد که غالباً نیز بی‌جواب می‌ماند و لاجرم ظهور این بزرگان یک استثناء تلقی می‌شود. گویی این نوابغ تنها و تنها به پشتوانه قدرت ذاتی خود، توانسته‌اند ادبیات ملتی را دگرگون کنند و خط سیر آن را شکل دیگری بخشند.

در این مقاله برآنیم تا یکی از عوامل ظهور بزرگان ادبی و خلق شاهکارها را مورد بررسی قرار دهیم و آن سهم پیشینیان در این زمینه است. به نظر می‌رسد نوابغ ادبی کسانی هستند که توانسته‌اند سنت‌های ادبی و کوشش‌های پراکنده نویسندگان و گویندگان پیشین را به گونه‌ای در کارگاه ذهنشان شکل دهند که گویی خود خالق آنها هستند. بنابراین یکی از مهمترین شرایط خلق آثار برجسته ادبی، آشنایی و تسلط پدیدآورندگان آنها به سنت‌های ادبی است که اندیشه‌ها، تصاویر، لغات، اصطلاحات و شیوه بیان شعرا و نویسندگان گذشته را در برمی‌گیرد. نوابغ ادبی با آشنایی کامل از نقاط مثبت و منفی سنت‌ها، توانسته‌اند به گونه‌ای آراسته و بدون کاستی آنها را در معرض دید خوانندگان قرار دهند. از اینرو آنها را می‌توان کمال‌بخش این سنت‌ها دانست و جای شگفتی نیست که در آیین شاهکارهای ادبی، چهره‌ها و تصاویر بی‌شماری جلوه‌گری کند. چهره‌هایی که می‌توان آنها را حلقه‌های شکل‌گیری یک اثر برجسته ادبی دانست که متأسفانه با شکل‌گیری شاهکارهای ادبی به حاشیه رانده می‌شوند و مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند. بنابراین می‌کوشیم شعر دو تن از گویندگان ادب فارسی را از این منظر مورد بررسی قرار دهیم تا گوشه‌هایی از نبوغ گویندگان بزرگ، در استفاده از سنت‌ها از یک‌سو و سهم گویندگان پیشین در ظهور این بزرگان از سوی دیگر



نمایانده شود. از اینرو مسعود سعد (وفات ۵۱۵ هـ.ق) و سعدی (وفات ۹۰ هـ.ق) مورد مقایسه قرار می‌گیرند.

علت این گزینش را می‌توان در عوامل متعددی جستجو کرد که در زیر به برخی از این عوامل اشاره می‌شود؛ سپس نقاط اشتراک و افتراق این دو گوینده با ذکر شواهدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مسعود سعد و سعدی

مسعود سعد در سال ۴۳۸ هـ.ق در لاهور متولد می‌شود و در سال ۵۱۵ هـ.ق بدرود حیات می‌گوید (شمیسا: ۱۳۷۵، ص ۱۲۴) «با اینکه وی بخش عمده‌ای از زندگی خود را در هند گذرانیده، تأثیر محیط هند و صبغه اقلیمی آن دیار در شعرش دیده نمی‌شود و از این نظر با گویندگان هم عصر خویش تفاوتی چندانی ندارد.» (شفیعی کدکنی: ۱۳۷۲، ص ۵۹۷) از اینرو ایام حیات دو شاعر فاصله‌ای تقریباً دو قرنه دارد. اما عصری که مسعود در آن زندگی می‌کند بی‌شبهت به عصر سعدی نیست. دوره‌ای است که شاهد انتقال قدرت از غزنویان به سلجوقیان هستیم و طبیعتاً آشفتگی اوضاع و احوال سیاسی این دوره، یادآور دوران افول قدرت خوارزمشاهیان و تسلط مغولان بر سرزمین ایران است. بنابراین شعر دو شاعر، یادگار دو عصر پرآشوب سیاسی ایران است. طبیعی است در هر دو دوره ادبیات و شعر فارسی، کانونی غیر از کانون اصلی قدرت جستجو می‌کند از اینرو لاهور و سرزمین هند در عصر مسعود، و شیراز در عصر سعدی دو پناهگاه مهم شعر و ادب فارسی محسوب می‌شوند. از نظر ادبی نیز مسعود سعد و انوری (وفات: ۵۸۳ هـ.ق) و برخی دیگر گویندگان قرن هفتم و بعد از آن، این شیوه را به کمال رسانده‌اند. این شیوه، همان است که در کتابهای سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات به سبک عراقی معروف است. با این تفاوت که مسعود سعد در متن سبک خراسانی پرورده می‌شود و نیم‌نگاهی به سبک عراقی دارد و سعدی در متن سبک عراقی می‌بالد و بی‌توجه به سبک خراسانی نیست. از نظر جایگاه ادبی، مسعود از آن جهت که به شعر



حبسیه تشخص بخشید و شهر آشوب و قالب مستزاد را در عرصه ادبیات ایران مطرح کرد، همانند سعدی است که از یک سو غزل را به عنوان یک قالب ادبی استقلال بخشید (هخامنشی: ۱۳۵۵، ص ۵۴) و از سویی دیگر شعر عاشقانه را به مرحله کمال رساند و بی شک یکی از قله‌های ادبیات فارسی است. در سایه چنین ویژگی‌هایی هر دو گوینده در زمان حیات یا اندکی بعد از آن، مورد توجه شعراء و نویسندگان ادب فارسی قرار گرفته‌اند. با این تفاوت که شهرت مسعود چندان گسترشی ندارد اما شهرت سعدی جهانگیر می‌شود. مسعود مورد توجه نظامی عروضی - از نویسندگان قرن ششم - قرار می‌گیرد و در کتاب چهارمقاله (تألیف: ۵۵۱ هـ.ق) از مسعود و شعر او اینگونه سخن به میان می‌آید: «اریاب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو به چه درجه رسیده است و در فصاحت به چه پایه بود؟ وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود» (معین: ۱۳۶۹، ص ۷۲) و از طرفی نصرالله منشی (وفات: نیمه دوم قرن ۶) در کلیله (تألیف: ۵۳۸ هـ.ق) و وطواط (وفات: ۵۷۳ هـ.ق) در حدائق السحر (تألیف نیمه اول ق ۶) به نقل اشعار مسعود می‌پردازند و مهمتر اینکه شاعر گرانقدری چون سنایی (وفات: نیمه اول ق ۶) به گردآوری و تدوین اشعار او همّت می‌گمارد. بعدها بهره‌گیری از شعر مسعود در آثار ارزشمندی چون نفثه المصدور و زیدری نسوی (تألیف: ۶۳۲ هـ.ق) و المعجم شمس قیس رازی (تألیف: تقریباً ۶۳۵ هـ.ق) ادامه می‌یابد. می‌توان گفت گرایش به شعر مسعود تا عصر سعدی و بعد از آن نیز ادامه می‌یابد و مدت‌ها اذهان دوستداران ادب فارسی را به خود مشغول می‌کند و ای بسا سعدی نیز از این تأثیرپذیری برکنار نبوده است. در مورد سعدی نیز غالب کتابهای تذکره (صفا: ۱۳۷۳، ج ۳/۱، ص ۶۰۵) به شهرتی که این شاعر گرانقدر در زمان حیات خود به دست آورده، اشاره کرده‌اند. حتی شاعران استاد خارج از مرزهای ایران چون امیرخسرو دهلوی (وفات: ۷۰۵ هـ.ق) و حسن دهلوی (وفات: ۷۳۸ یا هـ.ق) نیز از شعر سعدی نام برده و در مقابل منزلت او در سخن‌سرایی تعظیم کرده‌اند:



نوبت سعدی که مبادا کهن

شرم نداری که بگویی سخن؟

(امیرخسرو دهلوی، صفا: ۱۳۷۳، جلد ۱/۳، ص ۶۰۰)

در این میان کافی است به قصاید معروفی که سیف فرغانی (وفات: نیمه اول ق ۸)

در مدح سعدی ساخته اشاره شود:

نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن

به دریا قطره آوردن به کان گوهر فرستادن

حدیث شعر من گفتن به پیش طبع چون آبت

به آتشفشان زردشتست خاکستر فرستادن

بر آن جوهری بردن چنین شعر آن چنان باشد

که دست‌افزار جولاهان بر زرگر فرستادن

(همان، ص ۶۰۱)



۹۵

البته تأثیر و نفوذ سعدی به گونه‌ای است که ادب فارسی هنوز نتوانسته، خود را از

کمند تأثیرپذیری از شعر این گوینده بزرگ برهانند. (خزائلی: ۱۳۵۳، ص ۲۰-۱۸)

نکته دیگر، علائق مشترک دو گوینده است. مسعود دلبسته طرز عنصری است:

بر طرز عنصری رود و خصم عنصریست

کاندر قصیده‌هاش زند طعنه‌های چست

(خاقانی: ۱۳۷۳، ص ۸۳۰)

نیز به تمایلات ملی گرایانه شاهنامه فردوسی گرایش دارد. همین تمایلات موجب

شده که خود، گزیده‌ای از شاهنامه فردوسی، تحت عنوان «اختیارات شاهنامه» فراهم

آورد. (یاسمی: ۱۳۷۴، ص ۲۰) سعدی نیز دلبسته این دو گوینده بزرگ ادب فارسی

است. در بوستان از شعر عنصری بهره می‌گیرد:

مرا خود مبین ای عجب در میان
 ببین تا چه گفتند پیشینیان
 «چون از راستی بگذری خم بود
 چه مردی بود کز زنی کم بود»
 و با تصریح نام فردوسی اینگونه می‌سراید:
 چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد
 که رحمت بر آن تربت پاک باد
 «میازار موری که دانه‌کش است
 که جان دارد و جان شیرین خوش است»

و باب پنجم بوستان را نیز گویی به تقلید از شاهنامه و شیوه آن سروده است. ویژگی مشترک دیگر شعر مسعود و سعدی، جنبه قوی احساسات و عواطف شاعرانه است. اگر چه زمینه بروز این احساسات در شعر این دو گوینده متفاوت است، اما همین ویژگی عامل نفوذ کلام آنها در مخاطبان است. جمله نقل شده از چهار مقاله مبین این ویژگی شعر مسعود است و برجستگی سعدی در این ویژگی به گونه‌ای است که از هر توضیحی بی‌نیاز است. همه این موارد نشان می‌دهد که علی‌رغم فاصله زمانی بسیار، تشابهات بی‌شماری بین دو گوینده وجود دارد که ذیلاً در سه بخش محتوا، نکات بلاغی و زبان به بررسی آنها می‌پردازیم:

الف: محتوا

ادبیات هر ملتی با توجه به زمینه‌های مشترک عقیدتی، فرهنگی، سیاسی و... نویسندگان و شعرا، دارای مضامین مشترک فراوانی است که هر شاعر یا نویسنده با توجه به حال و هوای فردی و تغییرات عصری می‌کوشد این اندیشه‌ها و افکار را به



گونه‌ای دیگر عرضه کند. از اینرو می‌توان گفت، این اندیشه‌های مشترک از یک نقطه آغاز می‌شوند و سپس همانند جویباری در گذر زمان به شکل‌های گوناگون ظهور و بروز می‌یابند. البته در این میان شیوه بیان مشترک است که تأثیر و تأثرات شعرا و نویسندگان را در زمینه این اندیشه‌های مشترک آشکار می‌سازد. به این معنی که وقتی اندیشه‌ای واحد در لباسی واحد عرضه می‌شود می‌تواند مبین این نکته باشد که شاعر یا نویسنده‌ای متأخر، گویی از مجرای آثار فلان شاعر یا نویسنده متقدم، از این اندیشه‌ها و افکار آگاه شده و در نتیجه آگاهانه یا ناآگاهانه تحت تأثیر شیوه بیان آنها نیز قرار گرفته است. این نکته در آثار بزرگان ادبیات نمود بیشتری دارد. چرا که آثار این بزرگان، چکیده و خلاصه‌ای از افکار و اندیشه گذشتگان و معاصران آنهاست. از اینرو جای شگفتی نخواهد بود که از این منظر پیوندی بین مسعود سعد و سعدی بیابیم و شاهد تشابهاتی در افکار و اندیشه‌های آن دو باشیم.

به نظر می‌رسد این فکر در مورد سعدی نمود بیشتری داشته باشد. چرا که «جای هیچ شبهه نیست که شاعر پرمایه شیراز، دیوان‌های شعر بیشتر اسلاف را از نظر تیزبین خود گذرانیده و با دیده نقد به یکایک ابیات و منظومه‌های آنها نگریسته است» (خزائلی، ۱۳۵۳: ص ۲۶). اشاره به برخی از تشابهات فکری دو شاعر و ارائه شواهدی در این زمینه می‌تواند فرصت مقایسه را برای خوانندگان فراهم آورد و رمز و راز برتری و امتیاز یکی را بر دیگری آشکار سازد.

اندیشه‌هایی چون: حکیمانه بودن افعال الهی، قدرت مطلق خدایی، بی‌وفایی زمانه، تقدیرگرایی و جبر، بی‌ثباتی جهان، دعوت به سازش با زمانه، دم را غنیمت شمردن و حال را دریافتن، تعاقب راستی و رنج، دشواری و آسانی، نیکی و بدی، دریافتن لذت عافیت بعد از بلا و مصیبت، نوعی یأس و بدبینی، ماندگاری مکرمت و نیکی، برتری حَسَب بر نَسَب، سخن را معرف باطن دانستن، ماندگاری سخن، زبان را منشأ خیر و شر دانستن، اندیشه‌های تعلیمی و پندآموز یکسان، گرایش‌های مشترک مذهبی، مفاخره، ملی‌گرایی و... همه و همه در مسعود و سعدی مشترک است؛ اما آنچه مهم است نحوه



بیان این اندیشه‌هاست که در برخی موارد به اندازه‌ای نزدیکند که تنها تأثیر و تأثرات شاعرانه می‌تواند آنها را توجیه کند. البته اسباب و علل متعددی در این اشتراکات دخیل است که ذیلاً موارد مشابه و علل و اسباب آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- افکار و اندیشه‌هایی که اساس آنها حدیث، روایت یا جمله معروفی است که هر دو شاعر آنها را دست‌مایه فکری خود قرار دادند:

مسعود:

بازگشتن اسیر قلعه نای

سود کم کرد با قضا حذر

(دیوان، ص ۲۰۰)

سعدی:

شنیدم که می‌گفت و گردن به بند

نباشد حذر با قدر سودمند

(بوستان، ص ۱۴۱)

که متأثر از روایت یا مثل عربی است: لن (لا) ینفع حذر من قدر (یوسفی: ۱۳۶۹،

ص ۳۵۸)

مسعود:

چو عاقل همی تا نگوید سخن

ازو هیچ پیدا نیاید هنر

(دیوان، ص ۱۸۴)

سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

(گلستان، ص ۵۹)



این سخن علی(ع) گویی اساس فکری این ابیات است: المرء مخبوء تحت لسانه
(شهیدی: ۱۳۷۳، ص ۳۸۸)

نکته قابل ذکر اینکه مسعود و سعدی به علت اشتراک مذهبی که هر دو پیرو مذهب شافعی هستند؛ مانند بزرگان این فرقه، ارادتی خاص به علی(ع) دارند. از اینرو از جمله مضامین مشترک دو گوینده بهره‌گیری از کلام آن حضرت و تجلیل از مقام و منزلت اوست:

مسعود:

همچو گلاب و عرق شده مه آزار

بوده چو کافور سرد در مه آذر

روشن و صافی و بی‌قرار تو گفتمی

هست مگر ذوالفقار حیدر صفدر

(دیوان، ص ۲۹۹)

سعدی:

جوانمرد اگر راست خواهی ولی است

کرم پیشه شاه مردان علی است

(بوستان، ص ۸۳)

مسعود:

دی رفت و جز امروز مدان عمر که امید

بسیار بفرساید و برساید جان را

(لسان، ص ۲۹۹)

سعدی:

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست



در میان این و آن فرصت شمار امروز را
(کلیات، ص ۳۶۴)

دی رفت و به انتظار فردا منشین

دریاب که حاصل حیات امروزست
(کلیات، ص ۶۱۲)

دکتر حسینعلی محفوظ این مضمون را مأخوذ از این حدیث دانسته است: «ماضی
یومک فائت و آتیه متهم و وقتک مغتنم فبادر فیه فرصه الامکان و ایاک بان تقی بالزمان»؛
آنچه از امروز گذشت از دست رفت و آینده مشکوک است و وقت تو مغتنم. پس
فرصت توانایی را دریاب، مبدا که به زمان اعتماد کنی. (انوری، ۱۳۷۶: ص ۹۲)

۲- اندیشه‌هایی که از عقیده مذهبی و مشرب کلامی دو گوینده نشأت گرفته است.
البته این گونه شباهت‌ها با توجه به فاصله تقریباً دو قرنی حیات دو شاعر، از استمرار
فکری واحد، در طول قرون متمادی در فرهنگ ایرانی حکایت می‌کند:



۱۰۰

مسعود:

بس قلق نیستم یقین دانم

رزق مقسوم و بخت مقدورست
(دیوان، ص ۶۳)

قسمت چنانکه باید کردست در ازل

و اندیشه را به آنچه نهادست کار نیست
(دیوان، ص ۸۰)

سعدی: دو چیز محال عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت
معلوم؛ ای طالب روزی بنشین که بخوری و ای مطلوب اجل مرو که جان نبری:

جهد رزق ار کنی و گر نکنی

برساند خدای عز و جل

ور روی در دهان شیر و پلنگ

نخورندت مگر به روز اجل

(گلستان، ص ۱۸۳)

این ابیات متأثر از عقاید جبری دو شاعر است که در طول تاریخ فرهنگی ایران از عقاید رایج بین شعرا و نویسندگان و اشعری مسلکان بوده است. البته سعدی از مسعود معتدل‌ترست و بین «جبر و اختیار در تکاپوست» (ماسه، ۱۳۶۹: ص ۲۴۳) از اینرو برای اراده‌انسان نیز نقشی قائل است. این نکته مبین تغییرات اندکی در عصر اوست که نسبت به دوره مسعود قابل توجیه است:

رزق هر چند بی‌گمان برسد

شرط عقل است جستن از درها

گر چه کس بی‌اجل نخواهد مرد

تو مرو در دهان اژدرها

(گلستان، ص ۱۲۲)

مسعود:

غمین نباشم ازیرا خدای عز و جلّ

دری نیندد تا دیگری بنگشاید

(دیوان، ص ۱۲۳)

سعدی:

خدای ار به حکمت بیندد دری

گشاید به فضل و کرم دیگری

عقیده به حکیمانه بودن افعال الهی زمینه‌ساز شکل‌گیری چنین ابیاتی است. البته تفاوت بیان دو گوینده موجب شده که بیت سعدی به عنوان مثل سائر در میان فارسی‌زبانان رایج شود و بیت مسعود را تحت‌الشعاع قرار دهد. پیوستگی و همگونی دو شاعر در اینگونه مضامین نیز قابل توجه است. یعنی مضامینی که حکم مثل سائر



یافته‌اند که برخی از آنها ریشه در شعر مسعود دارند؛ ولی هنرمندی سعدی آنها را به شهرت رسانده است:

مسعود:

مردم خطر عافیت چه داند

تا بند بلا را نیازماید

(دیوان، ص ۱۰۹)

سعدی: قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. (گلستان، ص ۶۵)

ندانند کسی قدر روز خوشی

مگر روزی افتد به سختی کشی

(بوستان، ص ۱۷۴)

یا جمله معروف «هر چه نباید دلبستگی را نشاید» با توجه به حال و هوای شکل‌گیری آن در دیباچه گلستان می‌تواند شکل پیراسته و موجز این ابیات مسعود باشد. آنجا که در مناظره‌ای بین «می و گل» می به گل می‌گوید:



۱۰۲

گر تو هستی مخالف و بدعهد

کس ندیدم ز تو مخالفتر

سال تا سال منتظر باشیم

تا ببینیم چه‌ره تو مگر

چون بیایی نیایی ای در دیر

باربندی و بر شوی زایدر

خوبرویی و خوبرویان را

عهد با روی کی بود درخور

(دیوان، ص ۱۷۷)

بنابراین گزاره نخواهد بود اگر برای مسعود در شکل‌گیری امثال و حکم سعدی نقشی قائل شد. هر چند مراجعه به امثال و حکم دهخدا نشان می‌دهد که خود مسعود نیز در این زمینه از شعرای برجسته سبک خراسانی است. به گونه‌ای که «۲۵۱» بیت او در این کتاب گرانقدر ذکر شده است که یا به عنوان مثل یا به عنوان شاهدهی برای فهم امثال فارسی مورد توجه قرار گرفته است. جای شبهه نیست که سعی و تلاش شاعرانی چون مسعود، زمینه‌ساز بروز و ظهور هنرمندی سعدی در قرون بعد شده است و او را به عنوان برجسته‌ترین امثال‌پرداز زبان فارسی مطرح کرده است که سخن دکتر یوسفی در مقدمه گلستان مبین این نکته است:

«می‌گویند شکسپیر در زبان انگلیسی و مردم انگلیسی‌زبان چندان نفوذ کرده است که بیش از چهارصد و پنجاه جمله از کلمات او در بیان عموم مردم راه جسته و مثل سائر شده است و قریب به دو هزار عبارت و شعر وی در ذهن مردم تربیت شده جایگزین است و مورد استشهاد واقع می‌شود، سعدی در زبان فارسی نظیر چنین شأنی را دارد.» (یوسفی، ۱۳۷۷: ص ۳۸).



۱۰۳

۳- دسته‌ای دیگر، اندیشه‌ها و مضامینی کلی هستند که زمان و مکان نمی‌شناسند و گویی مقبول غالب افراد هستند. اما گزینش و طرح این مضامین یک اشتراک روحی و فکری می‌طلبد که به ظاهر در میان مسعود و سعدی موجود است. اندیشه‌هایی چون: ناپایداری جهان، اهمیت زبان، ماندگاری سخن و برتری حسب بر نسب از این دسته‌اند: مسعود:

این جهان پایدار نیست بدان

که بر آبش نهاده شد بنیان

(دیوان، ص ۱۱۱)

سعدی:

جهان بر آب نهاده ست و زندگی بر باد

غلام همت آنم که دل بر او نهاد

(کلیات، ص ۶۵۵)

بحث ناپایداری جهان با ترکیب کنایی مشابه «بر آب نهاده شدن بنیاد آن» در شواهد فوق قابل توجه است.

مسعود:

جانست و زبانست زبان دشمن جانست

گر جانست به کارست نگه‌دار زبان را

(دیوان، ص ۴۷۵)

سعدی:

نگاه‌دار زبان تا به دوزخت نبرد

که از زبان بتر اندر جهان زیبایی نیست

(کلیات، ص ۶۵۴)

مسعود:

نخواست ماندن اگر گنج شایگان بودی

بماند این سخن جانفزای تا محشر

(دیوان، ص ۱۵۳)

سعدی:

سخن ماند از عاقلان یادگار

ز سعدی همین یک سخن یاد دار

(بوستان، ص ۱۱۸)

مسعود:

گر چه اسلاف من بزرگانند

هر یک اندر هنر همه استاد

نسبت از خویشانم کنم چو گهر

نه چو خاکسترم کز آتش زاد



(دیوان، ص ۱۱۱)

سعدی: خاکستر نسبی عالی دارد که آتش جوهر علوی است ولیکن چون به نفس خود هنری ندارد با خاک برابریست و قیمت شکر نه از نی است که آن خاصیت وی است:

چو کنعان را طبیعت بی‌هنر بود

بیمبر زادگی قدرش نیفزود

هنر بنمای اگر داری نه گوهر

گل از خار است و ابراهیم از آزر

(گلستان، ص ۱۸۰)

۴- برخی از اندیشه‌ها از روحیه و اعطانه دو گوینده حکایت دارد. مهمترین ویژگی شعر سعدی در این زمینه تنوع لحن او در ارائه پند و اندرز به خواننده است. (موحد: ۱۳۷۳، صص ۷۸-۷۹) که موجب امتیاز او بر مسعود می‌شود:

مسعود:

تا نیابی مراد خویش بکوش

تا نسازد زمانه با تو، بساز

(دیوان، ص ۲۵۱)

اگر سپهر بگردد ز حال خود، تو مگرد

وگر زمانه نسازد، تو با زمانه بساز

(دیوان، ص ۲۵۳)

سعدی:

تو راستی کن و با گردش زمانه بساز

که مکر هم به خداوند مکر گردد باز

(کلیات، ص ۷۶۳)



چو نتوان بر افلاک دست آختن

ضروری است با گردشش ساختن

(بوستان، ص ۱۳۶)

در ابیات زیر نیز دو گوینده با تصاویری مشابه از «ناسازی قامت ما» سخن می‌گویند و البته اندیشهٔ تعلیمی دو گوینده قابل توجه است:

مسعود:

اگر چه چشمهٔ خورشید روشنست و بلند

چگونه ببند آن کش دو چشم نابیناست

(لسان، ص ۲۵)

سعدی:

گر نبیند به روز شب پره چشم

چشمهٔ آفتاب را چه گناه؟

راست خواهی هزار چشم چنان

کور بهتر که آفتاب سیاه

(گلستان، ص ۶۳)

۵- برخی مضامین نیز تحت تأثیر اوضاع و احوال نامطلوب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته‌اند و بیانگر نوعی یأس و بدبینی شاعرانه هستند که البته در شعر مسعود بسامد بیشتری دارند:

مسعود:

دوستان چون جفا کنند همی

من چه امید دارم از دشمن

(دیوان، ص ۳۳۳)

سعدی:



گیرم که ز دشمن گله آری بر دوست

چون دوست جفا کند چه تدبیر کنی

(کلیات، ص ۶۲۴)

در کنار شواهد مذکور که مضمون و نحوه بیان دو گوینده، شباهت‌های فراوانی دارد؛ برخی موارد علی‌رغم مشابهت معنایی و برابری لغات و اصطلاحات زاویه دید دو گوینده متفاوت است:

مسعود:

صعب باشد پس هر آسانی

نشیندی که خار با خرماست

(دیوان، ص ۶۹)

سعدی:

پس از دشواری آسانیست ناچار

ولیکن آدمی را صبر باید

(کلیات، ص ۴۵۸)

در برخی موارد نیز یک مفهوم با دو تمثیل بیان می‌شود:

مسعود:

ار خسی افتدت به دیده منال

سوی آن کس نگر که نایناست

(دیوان، ص ۶۹)

سعدی: هرگز از دور زمان ننالیدم و روی از گردش آسمان در هم نکشیدم، مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای‌پوشی نداشتم، تا به جامع کوفه درآمدم دلتنگ. یکی را دیدم که پای نداشت، سپاس نعمت حق بجای آوردم و بر بی‌کفشی صبر کردم. (گلستان، ص ۱۱۵)



و گاه تصاویر ارائه شده به گونه‌ای است که می‌توان گفت: مسعود این تصاویر را شکل داده و سعدی با دیدی گسترده‌تر آنها را کمال بخشیده است. گویی گریز از ابتدال و پرهیز از تکرار مضمون، سعدی را به ایجاد تغییراتی در اینگونه تصاویر برانگیخته است:

مسعود:

زان عزیزست آفتاب که او

گاه پیدا و گاه ناپیداست

(دیوان، ص ۶۹)

سعدی: صاحب‌دلی را گفتند: بدین خوبی که آفتاب است نشنیده‌ایم که کسی او را دوست گرفته است و عشق آورده، گفت: سبب آن است که هر روز توان دیدن مگر در زمستان که محجوب است و محبوب. (گلستان، ص ۹۹)

اگرچه برخی شواهد ارائه شده از نثر گلستان سعدی است، اما جنبه شاعرانه آنها آنقدر برجسته است که به راحتی می‌توان آنها را در کنار اشعار مسعود قرار داد و با آن سنجید.

در کنار موارد مذکور، مضامین غنایی و عاشقانه و شیوه بیان آنها در اشعار مسعود، به گونه‌ای است که گویی سعدی در بخش نیز به اشعار مسعود بی توجه نبوده است. و این نکته زمانی قابل توجه است که دریابیم، مسعود و معاصران او، کم‌کم زمینه توجه به غزل‌های عاشقانه را فراهم آوردند تا اینکه سرانجام غزل به دست توانای سعدی جایگاه و پایگاه خود را در میان قالب‌های دیگر شعری به دست می‌آورد و حتی به صدر می‌نشیند. مضامین غنایی مشترک مسعود و سعدی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:



۱- مضامینی که در راستای وصف معشوق و زیبایی‌های اوست که غالباً با تصاویری مشابه ارائه می‌شود، مانند: حورسرسشتی معشوق، شباهت او به پری، ماه‌پیکری معشوق، شیرینی پاسخ زهرآگین او و زلف زنجیری معشوق از این دسته‌اند:

مسعود:

جز با پریان نبوده‌ای گویی

وز آدمیان نـزاده‌ای مانا

(دیوان، ص ۴۰)

سعدی:

تو پری‌زاده ندانم ز کجا می‌آیی

کادمیزاده نباشد به چنین دلربایی

(کلیات، ص ۵۴۵)

گر چه تو پری در آدمیزاد

گویند که هست باورم نیست

(همان، ص ۵۹۹)

مسعود:

چو نوشم آید، اگر پاسخ چو زهر دهد

از آنکه بر لب شیرین او گذر دارد

(لسان، ص ۳۹)

سعدی:

زهر از قبل تو نوشدارو

فحش از دهن تو طیباتست

(کلیات، ص ۳۷۹)



ز شور عشق تو در کام جان خسته من

جواب تلخ تو شیرین تر از شکر می گشت

(کلیات، ص ۴۰۸)

۲- مضامینی که به گونه‌ای حالات گوناگون عاشق را باز می‌نماید و غالباً عرصه‌ای تیره و تاریک دارند و با اشک و آه توأمند. مضامینی چون تعاقب فراق و وصال، عشق‌بازی با خیال یار، سیل اشک و بی‌خوابی عاشق، سیطره غم و سوز درون عاشق و سرانجام پریشان‌خاطری او را می‌توان از این دسته به شمار آورد:

مسعود:

مرا دو دیده چو جو بست و آن دو جویم را

خیال قدش پر سر و غاتفر دارد

(دیوان، ص ۹۷)

سعدی:

دانی خیال روی تو در چشم من چه گفت

آیا چه جاست اینکه همه روزه با منست

(کلیات، ص ۳۸۸)

مسعود:

یک هجر به سر نامده، هجری دگر افتاد

یک غم سپری ناشده، غمی دگر آمد

(دیوان، ص ۱۲۴)

سعدی:

هزارگونه غم از چپ و راست دامنگیر

هنوز در تک و پوی غمی دگر می گشت

(کلیات، ص ۴۰۸)



مسعود:

از آتش فراق دل آتشکده شدست

وز آب این دو دیده کنارم همی شمر

(دیوان، ص ۱۸۳)

سعدی:

آتشکده‌ست باطن سعدی ز سوز عشق

سوزی که در دلست در اشعار بنگرید

(کلیات، ص ۴۶۵)

۳- مضامینی که جایگاه و پایگاه معشوق را نزد عاشق به تصویر می‌کشند؛ مانند:

بی‌ارزشی دنیا و مافیها بدون حضور معشوق، معشوق تنها تکیه‌گاه عاشق و اینکه

معشوق جان عاشق است از این دسته‌اند:

مسعود:

بدو گفتم ای بهتر از جان و دل

چو بردی دل من کنون جان بپر

(دیوان، ص ۱۸۳)

سعدی:

دل خود دریغ نیست که از دست من برفت

جان عزیز بر کف دستت گو بخواه

(کلیات، ص ۵۳۹)

مسعود:

هرگز جدایی از تو نجویم که تو مرا



جاننی ز جان خویش جدایی چرا کنم
(دیوان، ص ۲۹۰)

سعدی:

نمی توانم بی او نشست یک ساعت
چرا که از سر جان بر نمی توانم خاست
(کلیات، ص ۳۷۵)

مسعود:

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا کنم؟
(دیوان، ص ۲۹۰)

سعدی:

دل بر تو نهم که راحت جان منی
ور زانکه دل از تو برکنم بر که نهم
(کلیات، ص ۶۲۱)

۴- مضامینی که نوعی واکنش عاشق در مقابل معشوق است. مضامینی چون غلبهٔ
جفای معشوق بر وفای او و هر جایی بودن معشوق، در این قسم جای می گیرند:

مسعود:

عجب که سطری مهر و وفا نداند خواند
هزار نامهٔ جنگ و جفا ز بر دارد
(دیوان، ص ۹۷)

سعدی:

بسیار خلاف عهد کردی



آخر به غلط یکی وفا کن

(کلیات، ص ۵۲۳)

دقت در این مضامین نشان می‌دهد که سنت عاشقانه‌های ادب فارسی و چارچوبه کلی آن در طول تاریخ، تحول چندانی نداشته و غالباً همین مضامین با توجه به ماهیت معشوق و حال و هوای حاکم بر عاشقانه‌ها، بار معنایی مختلفی می‌گیرند و شعر عاشقانه، عارفانه و... را شکل می‌دهد.

در کنار این مضامین مشترک، گاه زمینه سخن دو گوینده متفاوت است اما اندیشه‌ها و تصاویر شباهت خاصی با یکدیگر دارند. گویی سعدی اینگونه مضامین را از دنیای سراسر حزن حبسیه، وارد جهان عاشقانه‌های خود کرده است:

مسعود:

گاه در انجمن چنان باشم

که فراموش شود ز خویشتم

گاه تنها ز خود شوم طیره

گویی اندر میان انجمنم



۱۱۳

(دیوان، ص ۲۷۳)

سعدی:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگرست

(کلیات، ص ۲۸۳)

تا نینداری که با دیگر کسم خاطر خوشست

ظاهرم با جمع و خاطر جای دیگر می‌شود

(کلیات، ص ۴۵۸)

مسعود:

در دل از تف سینه صاعقه‌ایست

بر تن از آب دیده طوفانیست

(دیوان، ص ۸۰)

سعدی:

اگر سفینه شعرم روان بود نه عجب

که می رود به سرم از تندر دل طوفان

(کلیات، ص ۶۸۳)

در هر دو شاهد، مسعود از تیره‌روزی‌ها و ناکامی‌های خود می‌گوید در حالی که سعدی، مصیبت‌های راه عشق را به تصویر می‌کشد. این شباهت گاه در مضامین تعلیمی مسعود و عاشقانه‌های سعدی نیز به چشم می‌خورد:

مسعود:

مشو آنجا که دانه طمع است

زیر دانه نگر که دام بلاست

(دیوان، ص ۶۸)

سعدی:

زنهار اگر به دانه خالی نظر کنی

ساکن که دام زلف بر آن گستریده‌اند

(کلیات، ص ۴۴۱)

من همانروز که آن خال بدیدم گفتم

بیم آنست بدین دانه که در دام افتم

(کلیات، ص ۴۵۹)

سرانجام اینکه دنیای عشق‌ورزی سعدی از قهرمانان مذکر سبک خراسانی نیز خالی نیست و گویی این ویژگی سبک خراسانی سعدی را تحت تأثیر قرار داده است. با این تفاوت که عصر سعدی گویی امردبازی‌های شاعرانه را برنمی‌تابد، از اینرو او با توجهات خاص خود درصدد تبریئه خویش است:

خواب خوش من ای پسر دستخوش خیال شد



نقد امید عمر من در طلب وصال شد...

سعدی اگر نظر کند در تو گمان بد مبر

کو نه به رسم دیگران عاشق زلف و خال شد

(سعدی به نقل از: غفرانی، ۱۳۶۴، ج ۳)

در حالی که این ویژگی در شعر مسعود بدون هیچ پرده‌پوشی و گویی به عنوان یک
هنجار پذیرفته شده اجتماعی، مطرح می‌شود:

چرا هر شبی ای دل‌ارام یار

چرا هر زمان ای نگارین پسر

به دشت دگر بینمت خوابگاه

به حوض دگر بینمت آب‌خور

(دیوان، ص ۱۸۳)

البته نزدیکی این تصویر با تصاویر شعر سعدی غیر قابل انکار است:

جوانان خرّمند و خوب رخسار

ولیکن در وفا با کس نپایند

وفاداری مدار از بلبلان چشم

که هر دم بر گلی دیگر سرایند

(لسان، ص ۲۵)

ب - نکات بلاغی

از جهت بلاغی بویژه در حیطة بیان و بدیع، جنبه‌های مشترک فراوانی بین دو
گوینده وجود دارد. از جهت بیانی، ارائه تصاویر مشترک، استفاده از عناصر طبیعی
مشترک جهت القاء مضمونی واحد، استفاده از عناصر واحد در ساختار تشبیه و
بهره‌گیری از شبهه‌های واحد، استعاره کنایی و شخصیت‌بخشی که دارای اجزا و ارکان
مشابه هستند و سرانجام کنایات مشابه قابل توجه است:

مسعود:



بر رخ او برزدم گلاب تو گفتی

هست گل سرخ زیر قطره باران

(دیوان، ص ۳۶۸)

سعدی:

اول اردیبهشت ماه جلالی

بلبل گوینده بر منابر قضبان

بر گل سرخ از نم اوفتاده لالی

همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

(گلستان، ص ۵۴)

یکی صورتی دید صاحب جمال

بگردیدش از شورش عشق حال

برانداخت بیچاره چندان عرق

که شبنم بر اردیبهشتی ورق

(بوستان، بیت ۱۶۷)

مسعود:

به سایه ابر بگسترده فرش بوقلمون

ز شاخ بلبل بگشاد لحن موسیقار

(لسان، ص ۱۰۳)

سعدی:

روضه ماء نهرها سلسال

دوحه سجع سیرها موزون

آن پر از لاله‌های رنگارنگ

وین پر از میوه‌های گوناگون



باد در سایه درختانش

گسترانیده فرش بوقلمون

(لسان، ص ۲۵)

مسعود:

کمانی گشته قدمن ز سروی

زریری گشته چهر ارغوانی

(دیوان، ص ۵۱۴)

سعدی:

جوان دیدم از گردش دهر پیر

خندنگش کمان ارغوانش زریر

(بوستان، ص ۱۳۷)

مسعود:

بدخواه بگیرد چو بخندد به معانی

از گریه نوک قلمم دفتر اشعار

(دیوان، ص ۱۶۷)

سعدی:

سخن گفت و دامان گوهر فشاند

به نظمی که شه آستین برفشانند

(بوستان، ص ۳۲۳)

مسعود:

به سان عودم تا آتشی به من نرسد



پدید ناید آنچم به دل بود مضمهر

(دیوان، ص ۱۷۵)

سعدی:

قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود

چون همی سوزد جهان از وی معطر می شود

(کلیات، ص ۴۵۸)

فضل و هنر ضایع است تا ننمایند

عود بر آتش نهند و مشک بسایند

(گلستان، ص ۱۲۰)

از جهت بدیعی نیز، مبالغه و اغراق، استفاده از تصاویر پارادوکس نما که غالباً در خدمت برانگیختن حس همدردی مخاطب است، تمثیل پردازی، ایهام، تناسب‌های مشابه، استفاده از تلمیحات به گونه‌ای که تصاویر مشابه شکل می‌دهد و همچنین حسن تعلیل که مطلوب مسعود و سعدی است و بویژه در شعر مسعود بسامد بالایی دارد؛ از موارد مشترک شعر دو گوینده است:

مسعود:

بخاست از دل و از دیده من آتش و آب

که دید سوخته و غرقه جز من اینت عجاب

(دیوان، ص ۵۵)

سعدی:

گرفتم آتش پنهان خبر نمی داری

نگاه می‌نکنی آب چشم پیدا را؟

(کلیات، ص ۶۰)

مسعود:



خلیلی تو که هر آتش تو را همسان بود با گل

حکیمی تو که هر دریا تو را آسان دهد معبر

(دیوان، ص ۱۳۹)

سعدی:

نگه دارد از تاب آتش خلیل

چو تابوت موسی ز غرقاب نیل

(بوستان، ص ۱۰۹)

گلستان کند آتشی بر خلیل

گروهی بر آتش برد ز آب نیل

(بوستان، ص ۳۴)

مسعود:

نابرده به لفظ نام شیرین

در کوه بمانده‌ام چو فرهاد

(دیوان، ص ۱۰۲)

سعدی:

رحمت نکند بر دل بیچاره فرهاد

آنکس که سخن گفتن شیرین نشنیدست

(کلیات، ص ۳۸۲)

ایهام تناسب در لفظ «شیرین» با توجه به کلمات «لفظ و فرهاد» در شعر مسعود و

کلمات «فرهاد و سخن گفتن» در شعر سعدی، البته با توجه به بار تلمیحی موجود در



آنها قابل توجه است. و سرانجام اینکه آمیختگی بیان و بدیع و شکل‌گیری تصاویری از این راه، از اشتراکات دیگر شعر دو گوینده است:

مسعود:

گل مورد خندان و دیده بگشاده

دو طبع مختلفش داده فعل باد و سحاب

به‌سان دوست که یابد وصال یار عزیز

پس از فراق دراز و پس از عنا و عذاب

(دیوان، ص ۵۹)

سعدی:

بوسه دادن به روی دوست چه سود؟

هم در آن لحظه کردنش بدرود

سبب گویی وداع یاران کرد

روی از این نیمه سرخ و زان سو زرد

(گلستان، ص ۱۴۲)

بار معنایی دو شعر، حالات متضادی است که به دنبال فراق و وصال عارض عاشق می‌شود که از یک سو خنده و سرخی چهره را به دنبال دارد و از سوی دیگر گریه و زردی رخسار را. البته غلبه روحیه توصیفی مسعود و جنبه غنایی شعر سعدی موجب شده، جای مشابه و مشابه دگرگون شود و حسن تعلیل آمیخته با این تصویر نیز بر زیبایی آن افزوده است.

مسعود:

والله که چو گرگ یوسفم والله

برخیره همی نهند بهتنام

(دیوان، ص ۲۹۶)



سعدی:

در کوی تو معروفم و از روی تو محروم

گرگ دهن‌آلوده یوسف ندزیده

(کلیات، ص ۵۴۲)

آمیختگی تلمیح، تشبیه و کنایه موجب ارائه تصویری واحد شده و نزدیکی خاصی به دو بیت بخشیده است.

ج - زبان

یکی از مهمترین ویژگی‌های زبانی شعر مسعود که موجب پیوند او به سعدی می‌شود، لحن عوامانه سخن اوست. البته لحن عوامانه به معنی دور بودن از زبان معیار و فصیح ادبی نیست. بلکه به این معنی است که مسعود نیز مانند سعدی، می‌کوشد، از طریق زبانی ساده و به دور از تکلف و پیچیدگی، پیوندی با غالب مخاطبان برقرار کند. به نظر می‌رسد علت اشتراک زبانی دو گوینده، صمیمیت عاطفی و احساسات پرشور آن دو باشد که راه را بر هرگونه تصنع و تکلف می‌بندد. این ویژگی غالباً در حبسیه‌های مسعود به چشم می‌خورد و البته ویژگی غالب آثار سعدی است. بنابراین برخلاف اینکه انوری (وفات: ۵۸۳ هـ.ق) را مقتدای سعدی در این ویژگی می‌دانند (شمیسا: ۱۳۷۳، صص ۸۷، ۷۹ نیز شفیعی کدکنی: ۱۳۷۲، صص ۴۵، ۶۵). علاوه بر آن می‌توان گفت پیش از انوری، مسعود و شعر او می‌توانست توجه سعدی را به این سمت و سو معطوف کند:

مسعود:

وداع کرد مرا دولت نکرده سلام

فراق چیست ز من پیش از آنکه بود وصال

(دیوان، ص ۲۶۶)

سعدی:



گو به سلام من آی با همه تندی و جور

وز من بیدل ستان جان به جواب سلام

(کلیات، ص ۴۹۲)

مسعود:

چو شاخ بیدیم از راستی همیشه از آنک

ز باد هر کسی چون برگ بید لرزانیم

(لسان، ص ۱۴۸)

سعدی:

چه بودت که بیریدی از جان امید

بلرزیدی از باد هیبت چو بید

(بوستان، ص ۱۱۰)

استفاده از امثال کتابی رایج در میان مردم هم، روح عوامانه شعر دو شاعر را برجسته

می‌کند:

مسعود:

مشت هرگز کی برآید با درفش

پنبه با آتش کجا یارد چخید

(دیوان، ص ۴۸۵)

سعدی:

بر پنبه آتش نشاید فروخت

که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت

(بوستان، ص ۱۶۴)

پنجه با ساعد سیمین نه به عقل افکندم

غایت جهل بود مشت زدن سندان را

(کلیات، ص ۳۶۶)



نکته آخر آنکه برخی از اصطلاحات شعر مسعود که مفهومی عام دارد؛ در شعر سعدی شمول معنایی آن محدود می‌شود و در خدمت مضامین غنایی قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه بار معنایی عام کلمه «منظور» در شعر مسعود، در حوزه شعر سعدی غالباً مفهوم خاص «معشوق» را به ذهن متبادر می‌کند. از اینرو می‌توان گفت در حیطه زبان هم، سعدی اصطلاحات گذشتگان را به گونه‌ای به کار می‌برد که از یک سو رنگ سنتی آن به چشم می‌آید و از سوی دیگر کاربردی جدید نیز می‌یابد:

مسعود:

کیست او در جهان ز منظوران

نه عمیديست او نه سالاری

(دیوان، ص ۴۰۳)

سعدی:

هر که منظوری ندارد عمر ضایع می‌گذارد

اختیار اینست دریاب ای که داری اختیاری

(کلیات، ص ۵۶۶)

نتیجه‌گیری

همه شواهد و بحث‌های مطرح شده نشان می‌دهد که سعدی با نگاهی عمیق به سنت، نوآوری‌های خود را شکل داده است. اما فاصله تقریباً دو قرن بین دو گوینده که هم موجب سادگی و روانی زبان شده و هم تجربیات بیشتری را در اختیار سعدی قرار داده، استواری زبان و نحو کلام، تنوع و تعداد مضامین در آثار او، روانی و تنوع شعری، واقع‌گرایی، اعتدال در مدیحه‌پردازی (دشتی: ۱۳۳۸، ص ۳۳۱) غلبه روح جمعی بر روح فردی، سر و کار داشتن با «روح و قلب انسان» (زرین‌کوب: ۱۳۷۹،



ص ۱۲۰) همه و همه موجب امتیاز او بر مسعود می‌شود و او را محبوب و مطلوب عام و خاص، ایرانی و غیر ایرانی می‌کند. و او را به حق برازنده این سخن دکنر مؤید شیرازی می‌کند که: «ایرانی در کودکی با سعدی به دبستان می‌رود و در جوانی همراه او با عشق آشنا می‌شود، در میانسالی با شیوه او به خانه و اجتماع می‌پردازد و در پیری با او پای به عالم خردمندی و عبرت و عبادت می‌گذارد. (مؤید شیرازی: ۱۳۷۶، ص ۱) به راستی که او زبان همه انسانها را می‌داند و با هنرمندی حیرت‌آورد در قلوب آدمی جای می‌گیرد.

منابع و مأخذ:

- ۱- احمد نژاد، کامل و دیگران، (۱۳۷۴)، گزیده اشعار مسعود سعد، چاپ اول، تهران، طلایه.
- ۲- انوری، حسن، (۱۳۷۶)، گزیده غزلیات سعدی، تهران. نشر قطره.
- ۳- حسن‌لی، کاوس، (۱۳۷۸)، سلسله موی دوست، شیراز، انتشارات هفت اورنگ.
- ۴- خاقانی شروانی، (۱۳۷۳)، دیوان، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران. انتشارات زوار.
- ۵- خزائلی، محمد، (۱۳۵۳)، شرح بوستان، چاپ دوم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- ۶- خطیب رهبر، خلیل، (۱۳۷۱)، دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات مهتاب.
- ۷- دشتی، علی، (۱۳۳۸)، قلمرو سعدی، تهران، امیرکبیر.
- ۸- دهخدا، علی اکبر، (۶۳-۱۳۶۲)، امثال و حکم، جلد ۴، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
- ۹- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۵)، مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، تهران، امیرکبیر.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، حدیث خوش سعدی، تهران، سخن.



- ۱۱- سعدی شیرازی، (۱۳۶۹)، بوستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.
- ۱۲- _____، (۱۳۷۷)، گلستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، تهران، خوارزمی.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ پنجم، تهران، آگاه.
- ۱۴- _____، (۱۳۷۲)، مفلس کیمیا فروش، تهران، سخن.
- ۱۵- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۵)، زندانی نای، تهران، سخن.
- ۱۶- _____، (۱۳۷۳)، سیر غزل در شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران، فردوس.
- ۱۷- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۳-۷۹)، تاریخ ادبیات در ایران، ۳ جلد، چاپ دهم، تهران، فردوس.
- ۱۸- _____، (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱ و ۳، چاپ یازدهم، تهران، فردوس.
- ۱۹- _____، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲ و ۳، چاپ دهم، تهران، فردوس.
- ۲۰- ظفری، ولی الله، (۱۳۷۵)، حبسیه در ادب فارسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- ۲۱- غفرانی جهرمی، محمد، (۱۳۶۴)، «مآخذ اندیشه های سعدی: روزبهران بقلی»، ذکر جمیل سعدی، جلد ۳، تهران، کمیسیون ملی یونسکو، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- ۲۲- مسعود سعد سلمان، (۱۳۷۴)، دیوان، با مقدمه رشید یاسمی، به اهتمام پرویز بابایی، تهران، نگاه.
- ۲۳- مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۵)، فرهنگ فرق اسلامی، چاپ سوم، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۲۴- معین، محمد، (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی (دوره شش جلدی)، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر.



- ۲۵- موحّد، ضیاء، (۱۳۷۳)، سعدی، تهران، طرح نو.
- ۲۶- مؤید شیرازی، جعفر، (۱۳۷۶)، سیمای سعدی، چاپ اول، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۲۷- نظامی عروضی سمرقندی، (۱۳۶۹)، چهارمقاله، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ دهم، تهران، امیرکبیر.
- ۲۸- نهج البلاغه، (۱۳۷۳)، ترجمه سیدجعفر شهیدی، چاپ ششم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲۹- هخامنشی، کیخسرو، (۲۵۳۵)، حکمت سعدی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.

